

بے ساختہ

توربین
ہیکنگ ہربان



ہویا
Hoopa

تورفین و حملہی افضاح

نویسنده: دیوید مک فیل
تصویرگر: ریچارد مورگان

مترجم: عذرا جوزدانی

هوپا
Hoopa



تورفین و ایکینگ هربان

تورفین و حملی افتضاح

نویسنده: دیوید مک‌فیل
 تصویرگر: ریچارد مورگان
 مترجم: عذرا جوزدانی
 ویراستار: ر. لاجوردی
 مدیر هنری: فرشاد رستمی
 طراح گرافیک: بهار یونس زاده
 ناظر چاپ: سینا برزاون
 لیتوگرافی، چاپ و صحافی: واژه پرداز اندیشه
 چاپ اول: ۱۳۹۷
 تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه
 قیمت: ۱۶۰۰۰ تومان
 شابک دوره: ۱-۳۵-۸۸۶۹-۶۰۰-۹۷۸-۶۰۰
 شابک: ۸-۳۶-۸۸۶۹-۶۰۰-۹۷۸-۶۰۰



عنوان و نام پدیدآور: تورفین و حملی افتضاح نویسنده دیوید مک‌فیل؛
 تصویرگر ریچارد مورگان؛ مترجم عذرا جوزدانی؛
 مشخصات نشر: تهران: نشر هوپا: کیا، ۱۳۹۶.
 مشخصات ظاهری: ۱۲۸ ص: مصور(رنگی)
 فروست: تورفین، وایکینگ مهربان؛ ۱.
 شابک: ۱-۳۵-۸۸۶۹-۶۰۰-۹۷۸-۶۰۰-۹۷۸-۶۰۰
 وضعیت فهرست نویسی: فیبا
 یادداشت: عنوان اصلی: Thorfinn and the awful invasion, 2016
 موضوع: گروه سنی: بچ
 موضوع: داستان های اسکاتلندی
 شناسه افزودن: Morgan, Richard
 شناسه افزودن: جوزدانی، عذرا، ۱۳۴۷ - ، مترجم
 رده بندی دیویی: ۱۳۹۶ ت ۳۳۹ م ۱۴ ۵۸۲۳۳۹۱۴
 شماره کتابشناسی ملی: ۴۹۶۴۵۲۶

Thorfinn and the Awful Invasion
 Text © 2015 David MacPhail.
 Illustrations © 2015 Floris Books.
 First published in 2015 by Floris Books.
 All rights reserved.
 نشر هوپا با همکاری آژانس ادبی کیا در چهارچوب قانون
 بین المللی حق انحصاری نشر اثر (Copyright) امتیاز
 انتشار ترجمه‌ی فارسی این کتاب را در سراسر دنیا با بستن
 قرارداد از ناشر آن Floris Books خریداری کرده است.



«کپی رایت» یعنی چه؟
 یعنی «نشر هوپا» از نویسنده‌ی کتاب، دیوید مک‌فیل،
 و ناشر آن، فلوریس بوکز، برای چاپ این کتاب به
 زبان فارسی در ایران و همه جای دنیا اجازه گرفته
 و بابت انتشارش، سهم نویسنده را که صاحب واقعی
 کتاب است پرداخت کرده است.
 اگر هر ناشری غیر از هوپا، این کتاب را به زبان
 فارسی در ایران یا هر جای دنیا چاپ کند، بدون اجازه
 و رضایت دیوید مک‌فیل این کار را کرده است.





مهر ولادِ جمجمه خردکن
رئیس ایندگار

تورفین



أسوالد
داناك ایندگار

ولدا



ألاف
پسر اریک گوش گوشت کوبی



اریک گوش گوشت کوبی



رگنار کشتی گیر



پرسی
کبوتر

خانهک أسوالد

تالار بزرگ

دهکدهی
ایندگار

خانهک تورفین

آغل گاوها

بازار

ناروژ

دهكدهك تورفين

سفر
تورفين

اسلاتاندا



فصل اول

هَرولدِ جمجمه‌خُردکن، رئیس وایکینگ‌ها بود. وقتی به سن بلوغ رسید، مثل همه‌ی وایکینگ‌ها، یک لقب خشن و زمخت برایش گذاشتند: «جمجمه‌خُردکن»! این خشن‌ترین لقبی بود که به ذهن پدر و مادرش رسیده بود و البته هَرولد هم یکی از خشن‌ترین وایکینگ‌هایی بود که تا آن وقت به دنیا آمده بود. یک روز هَرولد از سفرِ دریایی‌اش به خانه برگشت و مثل همه‌ی وایکینگ‌ها با لگدِ محکمی در را باز کرد.

شَرَرَرَرَرَق!

«گرسنمه. شام چی داریم؟»



مرغ‌ها رو می‌جووم و تُف می‌کنم جلوی پیرزن‌ها. من نمی‌رم سفر
 که خوش بگذرونم. می‌فهمی؟»
 «آهان! بله. ببخشید پدر، فراموش کرده بودم.»
 صورت هرولد بیشتر درهم رفت.
 تورفین گفت: «مامان خیلی خسته بود. یک بُز درسته رو



وقتی به آشپزخانه نگاه کرد، فریادِ ترسناکی کشید،
 چون چیز وحشتناکی دیده بود. چیزی که از هیولای دوسر
 دریاها هم وحشتناک‌تر بود. حتی از آدم‌خواران کالدونیا هم
 وحشتناک‌تر بود:

پسرش، تورفین، توی آشپزخانه بود
 و داشت ظرف می‌شست!

هرولد فریاد کشید: «وای خدا! هیچ معلومه داری چه غلطی
 می‌کنی؟»

وریش‌های پُریشت و بلندش زیر نورِ آتش، مثل طلا درخشید.
 تورفین برگشت و وقتی پدرش را دید، لبخند مهربانی روی
 تمام صورتش نشست.

«سلام پدر عزیزم! چقدر خوشحالم که می‌بینمت. سفر خوش
 گذشت؟»

هرولد صورتش را با نفرت درهم کشید.

«خوش؟ سفر خوش گذشت؟ من وایکینگم. می‌دونی
 وایکینگ یعنی چی؟ من آتیش می‌زنم! غارت می‌کنم! کله‌ی



از پایین تپه کشیده و با
خودش آورده بود بالا.
من فکر کردم باید استراحت
کنه. برای همین یک فنجون
چای خوب برایش درست کردم و
فرستادمش توی رختخواب که یک چرتی بزنه.
بعدش هم خودم اومدم توی آشپزخونه که ظرفها رو بشورم.»
«چرت... چرت... چرت!»
پدر تورفین، با عصبانیت تَف کرد و چشم‌هایش را توی
حَدَقه چرخاند. تورفین خشمی توی چشم‌های پدرش می‌دید
که هیچ کس توی هیچ کدام از جنگ‌هایش ندیده بود. هرولد تا
آن وقت توی دویست جنگ شرکت کرده بود و هیچ وقت آن قدر
خشمگین نشده بود. او وایکینگِ نترسی بود.
«زن‌های وایکینگ چرت نمی‌زنن. زن‌های وایکینگ
قوی‌ان. می‌تونن درخت‌ها رو تیکه‌تیکه کنن و گاوهای نر رو به
وحشت بندازن.»

بعد دوباره به پسرش نگاه کرد و نالید.
«پسرهای وایکینگ هم یک فنجون چای خوب درست
نمی‌کنن. شنیدی چی گفتم؟»
تورفین جواب داد: «ولی پدر، مراقبت از خانواده‌ی وایکینگ‌ها
کار خیلی سختیه!» بعد گفت: «خوب منظورم اینه که اون همه
گوشت رو با دست خوردن و شِلپ شُلُوپ نوشیدنی‌پاشیدن به
درودیوار... خوب، زن بیچاره خسته می‌شه دیگه!»
وقتی هرولد مهربانی و ملایمت را توی چشم‌های پسرش
دید، همه‌ی عصبانیتش در چشم‌به‌هم‌زدنی دود شد و رفت هوا.
مگر می‌شد از دست تورفین عصبانی شد؟ حتی پدرش، هرولد،
که به «شیطان دریای شمال» معروف بود، نمی‌توانست با او با
عصبانیت رفتار کند. هرولد آهی کشید و نشست. بعد تورفین را
بلند کرد و روی زانوهایش نشاندد.
«من باید باهات چه کار کنم؟ توی دهکده می‌چرخه و
کلاحت رو برمی‌داری و به همه سلام و روز به خیر می‌گی. مربا
درست می‌کنی، چای می‌خوری، توی خیابون به پیرها کمک

می‌کنی، منظورم اینه که هیچ‌کدوم از خصوصیات وایکینگ‌های اصیل رو نداری!»

هرولد با خودش فکر کرد شاید وقتی پسرش به دنیا آمده، با یکی دیگه عوضش کرده‌اند. شاید جادوگری بدجنس این کار را کرده بود. شاید هم خدای وایکینگ‌ها این کار را کرده بود تا دیگران را بخنداند. شاید پسر واقعی‌اش را یکی از خانواده‌های آرام سرزمین‌هایی بزرگ کرده بودند که ساکنانش در صلح و صفا زندگی می‌کردند، کشورهای به‌دردنخوری که جنگ نمی‌کردند. هرولد زیر لب با خودش گفت: «باید باهات چه کار کنم؟ هان؟ چه کار؟»



فصل دوم

تورفین توی سن‌وسال مهمی بود و به‌زودی برایش یک لقب وایکینگی می‌گذاشتند. سه تا برادر داشت: ویلفرد که به «جگرقیمه‌کن» معروف بود، سون که به «کله‌له‌کن» شهرت داشت و هیگر که بهش «مغزخور» می‌گفتند. حالا باید چه لقبی روی تورفین می‌گذاشتند؟

هرولد گفت: «وقتی به این فکر می‌کنم چه لقبی باید برای تو بذارم، وحشت می‌کنم. شاید مثلاً تورفین تروتمیز، یا تورفین مُرباپز؟ ها؟»

پشت هرولد لرزید و تورفین با نگرانی نگاهش کرد.

«وای پدر عزیزم، نکنه سرما خوردی؟ می‌خوای برات یک

جفت دمپایی بیارم؟ برات لحاف بیارم؟»

عجیبه که آدمیزاد کتاب هاش رو نمی خوره!

هوپا، ناشر کتاب‌های خوردنی



نشر هوپا همگام با ناشران بین‌المللی، از کاغذهای مرغوب با زمینه‌ی کِرم استفاده می‌کند؛ زیرا:
■ این کاغذها نور را کمتر منعکس می‌کند و در نتیجه، چشم هنگام مطالعه کمتر خسته می‌شود؛
■ این کاغذها سبک‌تر از کاغذهای دیگر است و جابه‌جایی کتاب‌های تهیه‌شده با آن، آسان‌تر است؛
■ و مهم‌تر از همه اینکه برای تولید این کاغذها درخت کمتری قطع می‌شود.

به امید دنیایی سبزتر و سالم‌تر